

تحولات جاری ایران و افق و چشم انداز آن

(سخنرانی بهرام رحمانی در شهر مونترال کانادا- ۱۲ سپتامبر ۲۰۰۹)

حضار محترم من هم به نوبه خودم به همه شما خوش آمد می گویم.

قبل از ورود به بحث از برگزارکنندگان یادمان کشتار زندانیان سیاسی دهه شصت در ایران، در شهر مونترال کانادا، نهایت تشکر را دارم. ما مجبوریم و باید یاد و خاطره روزهای تاریخی، به ویژه قتل عام زندانیان سیاسی در دهه شصت را با برگزاری مراسم ها، تهیه فیلم ها، گزارشات، مقاله ها، کتاب ها و غیره در ذهن جامعه زنده نگه داریم تا روزی که با سرنگونی کلیت حکومت اسلامی، همه عاملان و آمران سرکوب و کشتار و بی حقوقی های مردم ایران، به طور علنی و با برخورداری از همه امکانات دفاع از خود، محاکمه شوند. هدف از این نوع محاکمات نه انتقام گیری، بلکه روشن شدن ابعاد و شیوه های جنایت و جلوگیری از ادامه آن هاست. حداقل خواست مردم ایران، نه تنها آزادی همه زندانیان سیاسی، بلکه برچیده شدن زندان های سیاسی در سراسر کشور نیز هست. هیچ انسانی نباید به دلیل باورها و فعالیت های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی اش تحت تعقیب و زندان و بازجویی قرار گیرد تا چه برسد به روش های وحشیانه شکنجه و تجاوز و کشتن و اعدام!

بحثی که من در این میزگرد دارم در رابطه با «تحولات جاری جامعه ایران و افق و چشم انداز آن» است. هر چند مردم به بهانه تقلب در انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری اسلامی به خیابان ها ریختند، اما این اعتراضات سریعاً به یک جنبش اعتراضی میلیونی پیگیر و مداوم علیه حکومت اسلامی تبدیل شد، آن چنان تحولات پرشتابی را به وجود آورد که جهان را شگفت زده کرد. مهم تر از همه امید به رهایی و آزادی از اسارت حکومت اسلامی در جامعه، حالت عمومی به خود گرفت.

جامعه ما، فضای امروز را مدیون سی سال مبارزه بی امان کارگران، زنان، دانشجویان، روشنفکران و همه مردم تحت ستم و آزاده با هارترین حکومت سرمایه داری جهان می داند.

در واقع راه پیمایی های میلیونی مردم ایران در این سه ماه، اعتراضی ست به انباشته شدن همه بی حقوقی ها، فقر و ناداری، سانسور و اختناق، آپارتاید جنسی، سرکوب و ترور، شکنجه و اعدام حکومت اسلامی در این سی سال است. راه پیمایی های عظیمی که از تاریکی شروع شده و تا رسیدن به روشنایی ادامه خواهد داشت.

می خواهم به این مساله مهم تاکید کنم که تحولات سه ماه اخیر ایران، چه اهمیتی برای مردم آزاده داشته و وظایف ما در قبال آن کدام است. طبقه کارگر ایران، در کجای این تحولات ایستاده و چه کار باید بکنیم تا از یک سو، آن را تقویت کنیم و از سوی دیگر، گام به گام خواست ها و مطالبات و شعارهای آن را رادیکال و اجتماعی تر کنیم.

در کم تر از سه ماه اعتراض و راهپیمایی، صدها نفر در خیابان ها و یا زندان ها جان باخته اند و هزاران نفر زخمی و دستگیر شده اند. نیروهای سرکوبگر از سپاه پاسداران، بسیج، نیروهای انتظامی و امنیتی، ضدشورش و لباس شخصی ها در خیابان ها مستقر شده اند. اما با این وجود اعتراضات اجتماعی به اشکال گوناگون ادامه دارد.

اجازه بدهید در این جا، از هزاران جان باخته راه آزادی یاد کنیم که در سی سال گذشته و به ویژه در تابستان ۶۷ در زندان ها توسط جانین حکومت اسلامی قتل عام شدند.

امروز از هزاران دختر و پسر رزمنده که اکنون در زندان های حکومت اسلامی زیر شدیدترین فشارها قرار دارند و شکنجه و آزار روزانه نصیب آن هاست، یاد کنیم. به این فرزندان جسور جامعه خود ببیندیشیم و برای آزادی آن ها و همه زندانیان سیاسی با هر باوری بکوشیم و در همبستگی با آن ها، صدایشان را به گوش جهانیان برسانیم.

از زمانی یاد کنیم که به خاطر مبارزات برابری خواهانه خود، به زندان افتاده اند و مورد آزار و آسیب قرار گرفته اند.

کارگرانی را به یاد بیاوریم که برای احقاق حقوق اولیه اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود و هم طبقه ای هایشان، دچار سرکوب و زندان شده اند.

از مبارزان ملیت های تحت ستم و دربند یاد کنیم که برای به دست آوردن حقوق برابری خود و رهایی از مناسبات سلطه ای، گرفتار

زنداد و مرگ شده اند.

از دانشجویان آزادی خواه و برابری طلبی سخن بگوئیم که در دفاع از حقوق همگانی مردم ایران برای یک زندگی انسانی، دربند و شکنجه به سر می برند.

در این جا از همه نویسندگان و هنرمندانی یاد کنیم که فقط به دلیل مبارزه با سانسور و به خاطر انتشار شعر و آثارشان که به کام سلطه گران خوش نیامده است، جان خود را بر سر آرمان و دفاع پیگیرشان از آزادی بیان و اندیشه و عدالت اجتماعی گذاشته اند؛ یادی از شاعران و نویسندگان جسوری هم چون سعید سلطانپور، محمد مختاری، محمدجعفر پوینده و دیگران بکنیم. حقیقتاً وضعیت حاضر جامعه مان، مرا به یاد شعری از شاعر کمونیست، سعید سلطانپور می اندازد که انگار برای این وضعیت سروده است:

با کشورم چه رفته است که زندان ها

از شبنم و شقایق سرشارند (...)

بگو چگونه بسوزم

چگونه آتش قلبم را

به یاد آن همه خون شعله خیابانی

به یاد این همه گل های سرخ زندانی

به چار جانب این دشت خون برافروزم (...)

با این مقدمه، بحث خود را با خیزش اخیر جامعه مان ادامه می دهم.

* انتخابات دهمین دوره ریاست جمهوری اسلامی و تشدید دعوی دو جناح آن

حکومت اسلامی یک حکومت بورژوایی است. این حکومت، انقلاب ۵۷ را نیز برای تامین منافع بورژوازی به خاک و خون کشید. حکومت اسلامی در این سی سال، همه نیروهای سرکوبگر تا دندان مسلح خود را به جان و زندگی مردم انداخته و با سرکوب و کشتار دایمی مردم آزاده، جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویی و مبارزات دمکراتیک توده های مردم حکومت خود را سر پا نگاه داشته است. این حکومت، هر روز میلیون ها دلار به جیب طبقه بورژوا در ایران و به طور کلی کارتل ها و تراست های صنعتی و مالی امپریالیستی در سطح جهان می ریزد. در منطقه و در جهان حامی عقب مانده ترین گرایشات و سایه سیاه ارتجاع اسلامی است. با این وجود این حکومت هنوز نتوانسته است موجودیت خود را در نزد سرمایه داری جهانی و دول امپریالیست تثبیت کند. روزی نیست که رسانه های بین المللی و این یا آن حزب پارلمانی و دولت و سیاستمدار سرشناس بورژوازی حکومت اسلامی را متزلزل نخواند. چرا که قبل از هر چیز حکم نابودی حکومت اسلامی را جوانان دختر و پسر، کارگران و مردم آزاده و انقلابی و توده های مردم محروم صادر کرده اند. خیزش اخیر مردم ایران و اعتراضات میلیونی آن ها در خیابان ها، بورژوازی را به تدارک برای جایگزینی حکومت خویش وادار کرده و نیروها و احزاب بورژوایی را برای ارائه آلترناتیو به میدان کشانده است.

بر خلاف تحلیل ها و تبلیغات بسیاری از رسانه های بین المللی، جریانات و سخن گویان بورژوازی در ایران و جهان، این اعتراضات و مبارزات جاری نه صرفاً علیه قلب در انتخابات و در حمایت از یک کاندید و جناحی از حکومت اسلامی، بلکه در واقع اعتراض و مبارزه کارگران، زنان، دانشجویان، جوانان و مردم محرومی است که به لحاظ اقتصادی، سیاسی و اجتماعی سی سال است مورد ستم و استثمار سرمایه داری و حکومت اسلامی قرار گرفته اند.

هر انسان روشن و آگاه به خوبی می داند که از همان آغاز به قدرت رسیدن حکومت اسلامی، مبارزات کارگران، زنان، دانش جویان، روشنفکران، و مردم تحت ستم برای تحقق خواست های آزادی خواهانه شان، که به خاطر آن ها حکومت پهلوی را سرنگون کرده بودند، به اشکال گوناگون به مبارزه بر حق خود علیه حکومت اسلامی، ادامه داده اند. و هم اکنون نیز مبارزه خود را با قدرت بیش تری به خیابان ها کشیده اند.

اما در طبقه بورژوازی ایران و حاکمیت آن، کشمکش و بحث بر سر تقلب های گسترده در دهمین دوره انتخابات ریاست جمهوری اسلامی، جناح های درونی آن را به یک تقابل خشن تری در برابر هم سوق داده است. رقابت دو جناح سرمایه داری در حکومت اسلامی، برای سازمان دهی اقتصاد و قدرت سیاسی در چارچوب حکومت اسلامی است. بنابراین، هر کدام از این جناح ها، به طور بنیادی و ریشه ای اختلافی با کلیت حکومت ستم گر و استثمارگر اسلامی ندارند.

این دو جناح درون حکومتی طرفدارانی در میان بورژوازی داخل کشور و هم سطح بین المللی دارد. به ویژه جناحی که اکنون به اپوزیسیون رسمی حکومت رانده شده است تلاش می کند رقابت ها و کشمکش خود را در چهارچوب «قانون اساسی»، بدون این که کلیت حکومت اسلامی آسیب ببیند پیش ببرد. رهبری این جناح از مردم می خواهد مبارزه خود را در چارچوب قانون و آرام و مسالمت آمیز پیش ببرند.

اگر جناح اصلاح طلب و میرحسین موسوی، به پیروزی می رسیدند در بهترین شرایط سیاست های اقتصادی دولت دهم را بر محور برنامه های اقتصادی و اجتماعی خود، هم چون نحوه خصوصی سازی ها نه به شیوه واگذاری صنایع به سپاه پاسداران و غیره، بلکه براساس قوانین سرمایه داری بازار آزاد، کم کردن قدرت نظامیان در عرصه اقتصاد کشور، بازسازی صنایع ورشکسته و تامین اشتغال، جلب سرمایه گذاری خارجی با تامین امنیت سرمایه، پیش گیری از رکود بیش تر و مهار تورم و گرانی، تعدیل سیاست خارجی و تنش زدایی، و هم چنین برنامه هایی نظیر کم کردن فشارهای امنیتی در خیابان ها بر مردم تحت عنوان «طرح های امنیتی» و «مبارزه با اراند و اوباش» پیش می برد. این ها، سرتیترهای کلان سیاست گذاری هایی بود که میرحسین موسوی در برنامه اقتصادی و اجتماعی خود گنجانده بود و در طول دو ماه تبلیغات انتخابی خود با انتقاد از دولت احمدی نژاد به آن ها تاکید می ورزید.

در واقع اگر میرحسین موسوی به ریاست جمهوری می رسید در بهترین حالت نتیجه برنامه اقتصادی وی می توانست به سودآوری کردن سرمایه و آغاز دوره جدیدی از انباشت سرمایه و سودآوری کردن سرمایه با جلب سرمایه های داخلی و خارجی یاری رساند. هم چنین شاید به لحاظ اجتماعی نیز کمی از فشارها کاسته می شد. اما در چنین شرایطی، پایه های اساسی حکومت اسلامی تغییر چندانی نمی کرد و بی حقوقی مردم ادامه می یافت و باز هم طبقه کارگر شديدا استثمار می شد تا سود بیشتری نصیب سرمایه داری شود.

«موج سبز اسلامی»، در این مدت نشان داد که افق و چشم انداز آن از چارچوب حکومت اسلامی و قانون اساسی آن فراتر نمی رود. اکنون «سبز اسلامی»، سمبل جناح اصلاح طلب درون حکومت اسلامی است که در داخل و خارج کشور فعالیت دارد. این جناح مشغول پیاده کردن آن آلترناتیوی است که بتواند براساس نیازهای واقعی بورژوازی داخلی و جهانی حرکت کند تا شاید کل حکومت اسلامی را از بحران نجات دهد. تئوریسین ها و مبلغان و پرچمداران موج سبز، سعی دارند معضلات و مشکلات جامعه ایران را در جناح حاکم فعلی خلاصه کنند و از این طریق کل سیاست های خود را در جامعه گسترش دهند. اما موج سبز از موقعیت مناسبی برخوردار نیست.

زیرا از یک سو، جامعه تجربه جناح موسوم به «دوم خرداد» را دارد، یعنی هنگامی که جناح اصلاح طلب در اوج قدرت بود، تغییرات چندانی به بار نیاورد به حدی که حتی نتوانست جای پای خود را نیز در حاکمیت محکم کند. از سوی دیگر، به دلیل این که امروز بیش ترین چهره های سرشناس آن دستگیر و زندانی شده اند و به شیوه وحشیانه ای تحت فشار قرار گرفته اند، جناح اصلاح طلب را در بن بست سیاسی قرار داده است. آن توسعه اقتصادی و سیاسی که جناح اصلاح طلب از ۱۲ سال پیش آغاز کرده است پایه های اصلی خود را در راه خصوصی سازی، به عنوان راه حلی برای رهایی از بحران سرمایه داری بنا نهاده است که از رهبر تا دولت احمدی نژاد نیز همان را دنبال می کنند. اما هر کدام با راه و روش خود. مثلا تاکید موسوی این بود که دولت دخالتی در امور بانک ها نکند. واردات و صادرات طوری تنظیم شود که صنایع داخلی باین شکل گسترده ورشکسته نشود. بنابراین، اختلاف دو جناح درون حکومت اسلامی، نه بر سر تامین نیازهای مردم و احترام به حقوق و آزادی های شهروندان، بلکه بر سر رقابت اقتصادی و سیاسی شان بر سر تقسیم حاکمیت است.

اما این اختلافات و کشمکش های دو جناح هیات حاکمه، تصادفی یا تصنعی نیستند، بلکه کاملا منعکس کننده واقعیت ها و ماهیت دو جناح موجود در جامعه سرمایه داری ایران هستند. هر جناح بنا بر ماهیت خود، مکانی را در سیاست عمومی سرمایه داری داخلی و بین المللی در انباشت سرمایه و تامین امنیت آن دارند.

به این ترتیب، دو جناح هیات حاکمه، به دلیل ماهیت سرمایه داریشان در زمینه سرکوب جنبش کارگری، جنبش زنان، جنبش دانشجویی و دیگر جنبش ها و حرکت های آزادی خواهانه، اختلافی نداشته و منافع مشترک طبقاتی هم دارند. در حالی که جناح حاکم فعلی سیاست سرکوب همه جانبه را تنها راه بقاء بورژوازی و حکومت خود به شمار می آورد، جناح اصلاح طلب سیاست های بورژوا- لیبرالی را راه ضامن بقاء حاکمیت موجود بورژوازی در ایران می دانند. بنابراین، اساس اختلاف عمده جناح ها در حکومت اسلامی، بر سر محتوای آن نظامی است که بورژوازی در وهله اول بدان نیاز دارد. این نیاز به ناگزیر به اختلاف نظر بر سر شکل استقرار این نظم نیز دامن می زند.

طبیعی است که در این میان بخشی وسیعی از بورژوازی در بازارهای داخلی و بین المللی رغبت بیش تری به برنامه های اقتصادی موسوی نشان می دهند. این شیوه تا حدودی ارگان های قدرت را بازسازی و نهادهای دخالت مستقیم دولت در آن را تحکیم می بخشد. اما در دوره احمدی نژاد، بسیاری از سرمایه داران از سرمایه گذاری های کلان سر باز زدند، حتی سرمایه های خود را از کشور خارج نمودند. در دوره اول چهار سال ریاست جمهوری احمدی نژاد، قشر وسیعی از باندهای مافیایی وابسته به حکومت، دلالتان و واسطه های بزرگ و به خصوص نظامیان در خرید و فروش مایحتاج عمومی و عرصه صادرات و واردات که زمینه مساعدی برای سودآوری کلان می یابند و هم چنین زمیندارانی که از هرج و مرج اقتصادی برای غصب هر چه بیش تر اراضی استفاده می کنند، فعال تر بودند، نمونه هایی از این گونه هرج و مرج اقتصادی هستند. اما هدف اصلی برنامه اقتصادی موسوی، پایان دادن به این هرج و مرج اقتصادی را مدنظر داشت. وی، بقاء حکومت اسلامی را نیز در تحقق این برنامه های خود می بیند.

برای بورژوازی ایران، ایجاد زمینه های عینی اتخاذ شیوه های لیبرالی در اقتصاد و سیاست، عموماً و در حکومت اسلامی خصوصاً، خواست سرمایه داری جهانی نیز است. در عصر حاضر لیبرالیسم، متکی بر استثمار وحشیانه کارگران و مردم محروم است. دولت احمدی نژاد در چهار سال گذشته، که یک دولت افراتی دست راستی و با اتکاء به میلیتاریسم، رهبری عملیات بورژوازی را در دست داشت، ناشی از نیاز مبرم بورژوازی بود اما اکنون به نظر می رسد چهار سال آینده ریاست جمهوری وی، حکومت اسلامی را با تلاطمات و چالش هاش متعدد اقتصادی، سیاسی و دیپلماتیک مواجه خواهد کرد.

به این ترتیب، آلترناتیوهای مختلفی برای کل وضعیت اجتماعی و سیاسی در جریان است که جناح اصلاح طلب درون حکومت اسلامی یکی از این آلترناتیوها، اما در عین حال در درجه نخست است. بنابراین، دیگر آلترناتیوها به ویژه آلترناتیو بورژوازی برای خروج از بحرانی که گریبان سرمایه داری جهانی و حکومت بورژوازی ایران را نیز فراگرفته است، هر آلترناتیوی هم باشد قطعاً آلترناتیو کارگری و محرومان جامعه نیست. جناح حاکم حکومت اسلامی، خود فعالانه می کوشد تا با سرکوب و کشتار در فائق آمدن بر این بحران و سرکوب جنبش های اجتماعی، مقبولیت بقاء خود را به سرمایه داری جهانی و به دولت های بزرگ صنعتی گوشزد کند. اما یک واقعیت آشکار این است که جناح حاکم حکومت اسلامی جایی برای اطمینان خاطر دست کم برای بخش عظیمی از بورژوازی باقی نگذاشته است. در حال حاضر بخشی از بورژوازی داخلی و بین المللی و طیف توده -اکثریتی، جمهوری خواهان، لیبرال ها، نهضت آزادی، جبهه ملی و برخی از شخصیت های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی لیبرال و راست به دنبال سیاست های موج سبز به رهبری موسوی، کروی و خاتمی افتاده اند که کاری هم با کارنامه سیاه آن ها در عرصه جنایت علیه بشریت ندارند. تا این جا تحلیل ما از محورهای عمومی اختلافات درونی جناح های درونی هیات حاکمه روشن است.

* شرط ادامه و تعمیق اعتراضات جاری و وظیفه فعالین گرایش کمونیستی درون طبقه کارگر

اولین وظیفه عاجل فعالین کارگری کمونیستی، دامن زدن به تلاش گسترده و پیگیر برای ایجاد تشکل های کارگری محل کار و زیست کارگران و مردم محروم است. کمونیسمی که من به آن باور دارم از نوع روسی، چینی، آلبانی، تروتسکیستی و غیره نیست، بلکه کمونیسمی که مارکس و انگلس بنیان گذار آن است. کمونیسمی که علم رهایی بشر از ستم و استثمار سیستم سرمایه داری است.

متأسفانه طبقه کارگر ایران هنوز هم از تشکل های توده ای و علنی خود محروم است. مهم ترین علل این محرومیت چیست؟ محرومیت تاریخی طبقه کارگر ایران از تشکل های توده ای و علنی همیشه یکسان نبوده است. دوره هائی در تاریخ جنبش کارگری ایران نظیر

دوران قبل از دیکتاتوری رضاخانی، دوران پس از جنگ دوم تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و هم چنین در دوره انقلاب ۵۷، جامعه ما شاهد شکل گیری تشکل های توده ای کارگران بوده است.

این اوضاع دلایل متعددی دارد که در سطوح مختلف می توان به آن ها پرداخت. برای مثال، نخست می توان به تغییر سریع بافت طبقه کارگر پس از اصلاحات ارضی دهه ۴۰ و ورود بخش عظیمی از جمعیت روستایی به عرصه کارمزدی در شهرها اشاره کرد که سطح خودآگاهی طبقاتی طبقه کارگر ایران تاثیر به سزایی گذاشت. مساله دوم این که نسل جدید کارگران ایران همراه با رشد صنایع و تکنولوژی جدید و رشته های جدید تولیدی رشد کرد که سنت های تشکیلاتی در این دهه ها چندان قوی و ماندگار نبود. زیرا طبقه کارگر جوانی پا به میدان گذاشت که بخش اعظم آن در سنت مبارزه متحد و متشکل کارگری آگاهی طبقاتی پیدا نکرده بودند. بنابراین، متاثر از تاریخچه مبارزات متشکل کارگری نبودند. عامل مهم دیگر، وجود دائمی سرکوب و اختناق شدید سیاسی - امنیتی و حاکمیت دولت های سرکوبگر در ایران است که تنها در طول دوره های بسیار کوتاهی، از دامنه آن کاسته شده است. دست کم در یک قرن گذشته، تلاش های جنبش کارگری در ایران برای خودسازماندهی و متحد شدن همواره با بی رحمانه ترین سرکوب پلیسی مواجه بوده و رهبران و فعالین جنبش کارگری همواره تحت تعقیب پلیسی و شدیدترین پیگردها قرار داشته اند.

خیزش حاضر هر چند تجلی صف بندی مستقیم طبقه کارگر علیه سرمایه نیست، اما طبقه کارگر به این رویدادها بی تفاوت نبوده است. چرا که طبقه کارگر به عنوان یکی از طبقات اصلی جامعه، طبیعی ست که در همه مسایل اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و فرهنگی دخالت کند و به طور اثباتی آلترناتیو طبقاتی خود را در مقابل جامعه قرار دهد. اگر واقعا طبقه کارگر وارد کمکش ها و جدال های سیاسی و اجتماعی و اعتراضی جامعه نشود، هرگونه مبارزه مردم تحت ستم و آزادی خواه به انحراف کشیده می شود و آن ها همواره ابزار طبقات حاکم می شوند.

اصولا هنگامی که شکاف در حاکمیت و بخش های مختلف بورژوازی ایجاد می شود فرصتی به کارگران و مردم آزاده می دهد تا از این فرصت به نفع سیاست های خود بهره برداری کنند نه این که نظاره گر روند تحولات خود به خودی باشند. بنابراین، آن بخش از نیروهای چپ به ویژه در خارج کشور که به هر توجیهی متوسل می شوند تا از کنار این تحولات بگذرند تنها پاسیفیسم سیاسی خود را توجیه می کنند و یا آن بخش از نیروهای چپی که هر روز دم از پیروزی انقلاب می زنند بدون این که استراتژی آن انقلاب فرضی خود و نیروهای پیش برنده آن را روشن کند. بنابراین هیچ کدام از این نیروها به معنای واقعی ربط مستقیمی به سیاست ها و آرمان های کارگری کمونیستی ندارند. تا روزی که کارگران به عنوان یک طبقه خود را در سطح سراسر کشور متشکل و متحد نکنند و به مبارزه آگاهانه و هدفمندی دست نزنند، بحث از انقلاب اجتماعی توهمی بیش نیست.

علاوه بر اعتصابات جاری، میلیون ها بیکار نیروی قابل توجهی از معترضین خیابانی را تشکیل می دهند که در بسیج اعتراضات جاری نقش مهمی داشتند. بی جهت نیست که امروز کارشناسان بورژوازی از یک سو در رابطه با شورش «یقه آبی ها»، یعنی شورش کارگران هشدار می دهند و از سوی دیگر، نیروهای امنیتی و انتظامی فعالین کارگری را تهدید و دستگیر می کنند. پس روشن است که مبارزه در خیابان و مبارزه در کارخانه و دانشگاه و مدرسه و محله و غیره تاثیر مستقیمی بر روی همدیگر می گذارند و هیچ دیوار چینی قادر نیست آن ها را از هم جدا کند. اکنون اعتصابات کارگری در کارخانه های مختلف شدیدتر از گذشته در جریان است. حتی نمونه هایی از عقب نشینی سرمایه داران و مسئولین دولتی در مقابل اعتصابات و اعتراضات کارگران دیده می شود. نمونه آن را می توان در عقب نشینی کارفرمایان دولتی ذوب آهن اصفهان مشاهده کرد. مدت ها بود که کارگران ذوب آهن برای تحمیل مطالبات خود بر کارفرمایان مبارزه می کردند، به دنبال اعتراضات اخیر خیابانی، کارفرمایان اعلام کردند که بخشی از مطالبات کارگران پرداخت خواهد شد. این نمونه ها ترس بورژوازی و حکومت آن را از رشد و گسترش اعتصابات و اعتراضات کارگری نشان می دهد که تظاهرات و راه پیمایی های خیابانی را بیش از پیش اجتماعی تر و قدرتمندتر خواهد کرد.

بنظرم در شرایط موجود، یکی از مهم ترین اولویت سیاسی - اجتماعی که متناسب با شرایط امروز تحولات جامعه ما باشد تا به نحو موثری مبارزات روزمره را در کانال درستی هدایت کند به وجود آوردن شوراهای محلات است که در آن از کارگر شاغل تا بی کار، از دانشجو تا روزنامه نگار چپ و آزادی خواه، از دانش آموز تا معلم، از زن روشنفکر تا زن خانه دار، بالاخره از نسل دوران انقلاب ۵۷ تا نسلی که در این سی سال حاکمیت جمهوری اسلامی چشم به جهان گشوده و هرگز ذره ای از مزه آزادی را نیز نچشیده است در

این شوراها دور هم جمع شوند؛ بحث و تبادل نظر کنند؛ جمعی تصمیم بگیرند و اهداف و برنامه های خود را جمعی نیز پیش ببرند. این شوراها نه در محافل مخفی و کنج خانه ها، بلکه در محلات و کارخانه و دانشگاه شکل می گیرد و در مدت کوتاهی نیز رهبری خود را پیدا می کند. شوراها در کارخانه ها و دانشگاه ها شکل می گیرد. رهبری و فعالین این شوراهای محلات هستند که در ارتباط دایم با همدیگر قرار می گیرند و در سطح شهر و کشور نیز مبارزات پراکنده را متحد و سراسری می کنند.

در چنین موقعیتی، مساله این است که طبقه کارگر با آلترناتیو خودش وارد صحنه سیاسی کشور شود که خواهان کسب قدرت سیاسی است. این در حالی ممکن است که طبقه کارگر مستقیماً با تشکل هایش و بر اساس سیاست هایش به میدان آمده باشد، نه این که سازمان ها و احزابی به نام طبقه کارگر و به نیابت از طبقه حرف بزند و کارگران نیز به عنوان سیاهی لشکر پشت سر آن قرار گیرد. بنابراین این تفاوت اساسی در روش و منش سیاسی و نگرش به امر مبارزه طبقه کارگر به عنوان یکی از طبقات اصلی جامعه است. شکی نیست که رفرم و اصلاحات در زیست و زندگی و مبارزه طبقه کارگر جایگاه مهمی ایفاء می کند اما این طبقه نباید آن سیر پلکانی را طی بکند که سرانجام به رفرم کم تر و یا بیش تر بسنده کند. رفرم و اصلاحات برای طبقه کارگر باید به عنوان پلکانی برای رسیدن به سرنگونی سرمایه داری محسوب شود. مساله سرنگونی حکومت اسلامی و مساله کسب قدرت سیاسی امر مستقیم طبقه کارگر ایران است. رهایی طبقه کارگر از زور و ستم سرمایه داری به معنی رهایی کل بشریت از هرگونه نابرابری و سرکوب است.

مطالبات این دوره

در مقابل اهداف و برنامه ها و سیاست های همه جناح های سرمایه داری و حکومت اسلامی، باید خواست ها و مطالبات اقتصادی، سیاسی و اجتماعی طبقه کارگر، که مطالبات اکثریت عظیم مردم نیز است، در پیش پای جامعه قرار داده شود و پیرامون آن ها اتحاد و همبستگی طبقاتی را سازمان دهی شود. مهم ترین این خواست ها عبارتند از:

- تامین زندگی همه شهروندان و افزایش فوری حداقل دستمزدهای همه مزدبگیران متناسب با تورم و گرانی واقعی؛
- برقراری امنیت اشتغال و بیمه بی کاری مکفی برای همه بی کاران؛
- الغای کار کودک و تحصیل رایگان برای همه کودکان؛
- لغو همه قوانین ضدزن و به رسمیت شناختن برابری کامل زن و مرد در همه شئون اجتماعی؛
- به رسمیت شناختن حقوق یکسان و برابر همه شهروندان کشور، بدون توجه به جنسیت، ملیت، زبان و باورهای مذهبی؛
- تامین حق شهروندی و اشتغال و حقوق برابر کارگران افغانی؛
- آزادی همه زندانیان سیاسی؛
- آزادی فعالیت احزاب و سازمان های سیاسی و نهادهای دموکراتیک؛
- لغو هرگونه شکنجه روحی و جسمی، قوانین قصاص، اعدام و سنگسار؛
- پایان داد به وضعیت رعب و وحشت پلیسی؛
- لغو سانسور و به رسمیت شناختن آزادی بیان، قلم، اندیشه، تجمع، اعتصاب و تشکل؛
- جدایی کامل دین از دولت و آموزش و پرورش؛
- بازداشت و معرفی و محاکمه علنی آمرین و عاملین کشتارها و جنایات حکومت اسلامی در سی سال گذشته و وقایع اخیر.

این ها خواست های حداقل کارگران و مردم محروم است که با سازمان دهی سیاسی و اجتماعی پیگیر می توان آن ها را از حلقوم سرمایه داران و حکومت اسلامی حامی سرمایه بیرون کشید. در چنین شرایطی، این خواست ها و شعارهای حداقل می تواند مردم جان به لب رسیده را پیرامون آن ها بر علیه سرمایه داران و حکومت حامی سرمایه بسیج و متحد کند. قطعاً تحمیل هر درجه ای از این

خواست ها با قدرت اجتماعی به حکومت اسلامی، زمینه را برای مبارزه جدی تر ضد سرمایه داری و دست زدن به تحولات سرنوشت ساز تاریخی فراهم می کند.

جمع بندی

اگر بخواهم بحث خود را خلاصه و جمع بندی کنم تاکید به این مساله را ضروری می دانم که تلاش در پاسخ گویی به نیازهای کل جامعه و به ویژه مزدبگیران و تولیدکنندگان از طریق نقد پیگیر افکار، سیاست ها و روش های بورژوازی و هم چنین تجارب انقلاب بهمن ۵۷ می گذرد تا نقطه قوت واقعی مبارزه طبقاتی و مبنای پیشروی آن قرار گیرد.

دستاوردهای خیزش جاری مردم ایران، در عرض سه ماه، بسیار چشم گیر و قابل لمس است، به ویژه می توان به چهار دستاورد مهم آن تاکید کرد:

یکی از دستاوردهای مهم در تحولات جاری نقش جوانانی است که در حکومت اسلامی متولد شده اند. نیرویی که در صحنه سیاسی و اجتماعی جامعه به عنوان یک نیروی قدرتمند خواهان تغییر و تحول ظاهر شده است. این نسل عزم کرده است که تاریخ خویش را بنویسد و سرنوشت خودش را با قدرت خویش رقم بزند.

دوم این که نقش زنان در این اعتراضات بسیار برجسته و چشم گیر است. این بار دختران جوان و زنان بر خلاف انقلاب ۵۷، نه در ته صف مردان، بلکه در صف مقدم مبارزه با نیروهای سرکوبگر قرار گرفته اند.

سوم بهره برداری وسیع از تکنولوژی مدرن، این امکان را کوشندگان راه آزادی فراهم کرده است که دیوار بزرگ سانسور حکومتی را بشکنند و گزارشگر، تحلیل گر، مفسر و فیلم بردار واقعی مبارزه خودشان باشند و از این طریق افکار عمومی مردم ایران و جهان را نیز مستقیماً با واقعیت های مبارزه جاری خود آشنا کنند. میلیاردها شهروند جهان، از طریق تلویزیون، اینترنت، فیس بوک، یوتوب و غیره فیلم های کوتاه مبارزات مردم ایران و جنایات حکومت اسلامی را مشاهده کرده اند.

چهارم این که تحولات وضعیت اخیر سبب شد که تابوهای سیاسی حکومت اسلامی، به ویژه قدر قدرتی آن و در راس همه علی خامنه ای، رهبر حکومت اسلامی بشکند. یا در مورد شکنجه و تجاوز به زندانیان و حتی کشتن آن ها در زیر شکنجه در سطح علنی و اجتماعی سخن گفته می شود و در برخی رسانه ها نیز انعکاس می یابد. اکنون در جامعه ما، در سطح گسترده ای توهم به حاکمیت ریخته شده و ترس مردم از نیروهای سرکوبگر نیز کم تر شده است.

در چنین شرایطی، به نظرم تاکید به دو مساله بسیار مهم است: «موج سبز» در زمینه ایدئولوژیک و سیاسی، محور سیاست های بورژوازی قرار دارد. بنابراین، در این جا بحث صرفاً بر سر این نیست که موسوی و کل جناح اصلاح طلب حکومت اسلامی، در پیاده کردن وعده هایشان چه قدر پیگیر هستند، بلکه بحث بر سر توهمی است که به مثابه خواست بورژوازی، در جامعه دامن زده می شود. پس در این مورد نیز ضروری است که روشنفکران متعهد و پیشروان گرایش کمونیستی طبقه کارگر، حقایق مبارزه طبقاتی را به شفاف ترین شکلی پیشروی جامعه ایران قرار دهند و نگذارند با تحریف تاریخ و یا با سرپوش گذاشتن بر جنایات سران جناح های مختلف حکومت اسلامی، خاک در چشم جامعه بپاشند.

سیاست های موسوی و به طور کلی اصلاح طلبان حکومتی و حتی اصلاح طلبان خارج از حکومت در محتوای واقعی خود، در بهترین حالت جز لیبرالیسم بورژوازی چیزی نیست. لیبرالیسم در تاریخ، وحشیانه ترین نوع ستم و استثمار را به بشریت و به ویژه مزدبگیران تحمیل کرده است. اکنون نیز طیف توده ای - اکثریتی، لیبرال ها، جمهوری خواهان رنگارنگ و اپورتونیست ها از میرحسین موسوی و جنبش سبز اسلامی تحت رهبری وی دفاع می کنند، یعنی دفاع از یک جناح حکومت اسلامی. جناحی که دست کم در ۲۰ سال نخست حاکمیت جمهوری اسلامی دست در دست جناح محافظه کار انقلاب ۵۷ مردم ایران را به وحشیانه ترین شکلی سرکوب کردند. فعالیت سازمان ها و احزاب را ممنوع نمودند. رسانه های مستقل و حتی منتقد را تعطیل کردند و سانسور شدیدی را بر آثار نویسندگان و هنرمندان اعمال کردند و سرانجام خفقان خونینی را بر جامعه حاکم کردند که هنوز هم ادامه دارد. جناحی که امروز

بسیاری از چهره های سرشناس آن در زندان ها اسیر جناح حاکم شده اند و در شرایط بدی بسر می برند، در دهه ۶۰ رفتار مشابهی با مخالفین حکومت اسلامی داشتند و به زور و با شکنجه رهبران و فعالین سیاسی سازمان های مخالف خود را وادار می کردند به آن مسایلی اقرار کنند که بازجویان می خواستند.

مساله دوم این است که سبک کار و انگیزه های «همه با هم» و «پوپولیستی» را همواره باید مورد نقد قرار داد. این سبک کار، از انقلاب ۵۷ تاکنون لطمات و ضایعات بسیاری به بار آورده است.

در واقع اهمیت تحلیل و بررسی تحولات سیاسی و اجتماعی دوره حاضر در این است که جنبش ما را با موانع جدیدی که بر سر راه آن قرار گرفته است آشنا کند و راه پیشروی آن را نیز نشان دهد. بعلاوه این مبارزه نباید صرفا محدود به مبارزه نظری باشد، یعنی نه تنها باید نقد نظری خود را از اشکال مختلف تحولات شتابان این دوره شفاف تر شود، بلکه به ویژه لازم است بر مبنای این نقد نظری و سیاسی، عملا برای یک صف واحد و قدرتمند کارگری کمونیستی و آزادی خواهی گام های بلندی برداشته شود تا زمینه برای تحولات اجتماعی سرنوشت ساز فراهم گردد.

علاوه بر این، تاکید بر این مساله ضروری است که نیروهای کارگری کمونیستی عاشق انقلاب نیستند. کاش بورژوازی به زبان خوش و به طور مسالمت آمیز به خواست ها و مطالبات همه مزدبگیران و مردم محروم و آزادی خواه گردن می گذاشت و دست از ستم و استثمار مزدبگیران برمی داشت. اما در تاریخ نمونه ای وجود ندارد که بورژوازی بدون خشونت و با زبان خوش از منافع طبقاتی خود و حاکمیت دست بکشد و تن به خواست های کارگران و کل جامعه بدهد. بنابراین، تنها انقلاب اجتماعی به پیشگامی طبقه کارگر متحد و متشکل و آگاه و با استراتژی کمونیستی می تواند نه تنها خود طبقه کارگر، بلکه کل جامعه را از هرگونه بی حقوقی، تبعیض و ستم و استثمار سرمایه داری و حکومت اسلامی رها سازد. از این رو، طبقه کارگر و به ویژه گرایش کمونیستی درون طبقه و همه نیروهای آزادی خواه باید بیش از پیش خودشان را برای تحولات آتی آماده کنند و تدارک کافی ببینند. نباید این فرصت تاریخی را از دست داد.

به هر رو، می توان امید داشت مبارزه ای که امروز آغاز شده است در سیر تکامل خود بین طبقه کارگر، توده های محروم و آزادی خواه و دیگر جنبش های اجتماعی به اوج خود برسد و اعتراضات و اعتصابات و راه پیمایی ها همه عرصه های اجتماعی را بگیرد، آن موقع است که افق و چشم انداز تغییر نظم موجود، به طور عمومی تری سرنوشت جامعه مان را رقم خواهد زد.

اجازه بدهید بحث خود را با یاد گرامی داشت همه جان باختگان راه آزادی و برابری، و به ویژه جان باختگان مبارزات اخیر و هم چنین همبستگی و همدردی خود با بازماندگان این قهرمانان همیشه زنده، به پایان ببرم. یاد همه جان باختگان راه آزادی گرامی باد! از این که حوصله کردید و به بحث من گوش دادید، بی نهایت سپاسگزارم.

اگر یک ارزیابی کوتاهی از برنامه های یادمان کشتار زندانیان سیاسی دهه شصت در ایران، در شهر مونترال کانادا داشته باشم؛ قبل از هر چیز صمیمانه بگویم که برنامه هنری در روز جمعه ۱۱ سپتامبر و هم چنین میزگردهای ۱۲ سپتامبر در رابطه با «زندانیان سیاسی، زنان و مقاومت»، «با کشورم چه رفته است» و میزگرد «تحولات سیاسی در ایران، افق و چشم انداز آن» و برنامه های جانبی در روزهای دیگر، حرفه ای و مرتب و منظم سازمان دهی شده بودند. بعلاوه حضور جوانان در اداره بخش های مختلف این برنامه ها نیز چشم گیر و تحسین برانگیز بود. بنظرم دلیل اش این است که اولاً، دست اندرکاران و سازمان دهندگان این حرکت موثر، فعالین سیاسی با تجربه و شناخته شده ای هستند و دوماً، تلاش خستگی ناپذیری به کار بسته بودند تا برنامه ها هر چه بهتر و جذاب تر و در فضایی دوستانه تر برگزار شوند. بر این اساس، من به نوبه خودم از همه عزیزانی که دست اندرکار برنامه های مونترال بودند و حضاری که شرکت کرده بودند؛ عزیزانی که در مهمان نوازی سنگ تمام گذاشتند، نهایت تشکر را دارم. امیدوارم باز هم بتوانیم به مناسبت های مختلف سیاسی، اجتماعی و فرهنگی در کنار هم قرار بگیریم و برای پیش برد امر و درد مشترک مان از تجارب و نظریات همدیگر بهره بگیریم.